10. و...

تحقیق در پاسخ به پرسش پنجم

بدون تردید، روایات مورد اشاره و غیر آن‌ها از روایات همسو، اصلِ استفاده از حمل بر تقیه به عنوان وجه ترجیح روایت مقابل را، زیر سوال نمی‌برد. این استفاده مورد تسالم همگان و مدلول برخی روایات، چون مقبوله ابن حنظله است؛ از این جهت باید راه حلی برای معضل به وجود آمده، جستجو کرد. آری وجود این روایات، ممکن است نشانی از وجود برخی گشایش‌ها در عصر ائمه - علیهم السلام - در بیان مسائل شرعی، روش صحیح فقاهت و آسیب‌شناسی فقاهت سنیان در عصر ایشان باشد. البته تا حدی که به ریاست و حکومت زمامداران دوران آن‌ها لطمه نمیزد و بالطبع در برخی گزارش‌ها نسبت به بخشی از تضییقات بر ائمه - علیهم السلام - و مخالفت‌ها با ایشان، تردید نمود!

سازکارهای حل مشکل

1. روایات گذشته، فرضا که از گشایش‌هایی بر ائمه - علیهم السلام - خبر دهد و ثابت نماید که تقیه (به معنای تدبیر امام - علیه السلام - برای حفظ جان، آبرو و مال خود و شیعیان و حفظ کیان شیعه) وجود نداشته، یا کمتر وجود داشته است، لکن وجه مزبور، یکی از وجوه چندگانه‌ای بود که ثابت می‌نمود قصد جدّ و بیان واقع در بیانات ائمه - علیهم السلام - گاه جای خود را به غیر آن داده است. مثلا وجهی که می‌گفت: گاه ائمه - علیهم السلام - و اصحاب ایشان مطابق باور مخاطب جواب می‌دادند یا فرامینی جهت تامین الفت و عدم شقاق در جامعه اسلامی صادر می‌کردند و...ربطی به وجود و عدم این گشایش‌ها ندارد. بنابراین حمل بر شبه تقیه، در صحن استنباط و در وقت تعارض ادله، همچنان وجود دارد.
2. موافقت با برخی از روایات فوق الذکر، فرضا که از سند معتبر برخوردار باشد، مشکل است. به عنوان مثال آن چه در روایت هشتم گذشت که استفاده از ابزار تقیه را در تحریم مسکر، خلع خفین و جهر ببسم الله، منع می‌کرد، نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. زیرا این روایت ضمن نداشتن سند معتبر با موازین شریعت و فقه مخالف است. و تا آن جا که ما خبر داریم مفاد آن مورد افتای فقیهان امامیه نیز واقع نشده است. مرحوم میرزا محمدتقی آملی در این پیوند فرموده است:

«... بدیهی است وقتی کسی را بین مسح از روی کفش و قطع‌شدن گردنش مخیر کرده باشند، مسح بر پوست پا جایز نخواهد بود؛ چه از مذاق شارع معلوم است که راضی به کشته شدن مکلف نیست».[1]

البته بخش پایانی روایت فوق، به دلیل مخالفت با کتاب و سنت مسلّم، فاقد حجیت است، بنابراین مقتضی اعتبار ندارد و لازم نیست در اعراض از آن به مذاق شارع بر خلاف آن تمسک کرد که:

اولا: حاکی از وجود مقتضی هست و اگر به آن فتوا داده نمی‌شود به دلیل وجود مانع بر خلاف آن است.

ثانیا: پای مذاق به کار آید که نهادی بیان‌پذیر، قابل انتقال به دیگری نیست.

1 . **مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی**، ج3، ص331.

3. ممکن است گفته شود: مواردی که ائمه - علیهم السلام - رفتار تقیه‌ای نداشته‌اند به دلیل ابتذال و افتضاح موردی بوده که امام - علیه السلام - آن را رد فرموده‌اند و دستشان از قرآن و سنت واضح نبوی پر بوده است. یا موردی بوده که خلیفه و مقامات بلندپایه حکومت حضور داشته‌اند، در نتیجه استدلال و تفوق ائمه - علیهم السلام - و ضعف طرف مقابل را می‌دیده‌اند، به طوری که زمینه فتنه از بین می‌رفته است در واقع حضور مثل هارون یا مهدی یا یحیی بن خالد برمکی سبب تامین خاطر امام - علیه السلام - بود تا حکم الله واقعی را بیان کنند نه ضد آن.

ضمنا در موضعی از الحدائق الناضرة دیدم که محقق بحرانی از مفاد برخی از این روایات با دیده استبعاد می‌نگرد گویا می‌فرماید: وجود این روایات برای ما قابل ادراک نیست، از این رو از کنار این روایات می‌گذریم و در عملیات استنباط کار خود را انجام می‌دهیم.

مبحث هفتم:[2] تعارض ادله و نفی ثالث

عنوان بحث، گویای مفاد آن است و نیازمند توضیح چندانی نیست، جز این که گفته شود: وقتی دو دلیل متعارض، به دلیل تعارض از حجیت ساقط گردیدند و مدلول مطابقی هیچ یک بر کرسی اعتبار ننشست، آیا مدلول التزامی مشترک[3] آن‌ها (نفی ثالث) به وسیله این دو دلیل یا یکی از آن‌ها قابل اثبات است یا با سقوط دلالت مطابقی، حجتی بر مدلول التزامی نداریم و آن هم ساقط می‌گردد؛ بنابراین هدایتی به نفی ثالث یا اثبات آن نخواهند داشت؟ با این توضیح روشن می‌گردد که منظور از «ثالث» یعنی غیر مفاد روایت اول و دوم، هرچه باشد. پس مثل نفی رابع و نفی خامس هم مراد است؛ بنابراین در تعارض دلیل دال بر وجوب عملی خاص و دال بر حرمت آن، نفی استحباب، کراهت و اباحه بالمعنی الاخص مورد نظر است. ضمنا تعبیر ثالث در فرض تعارضِ دو ضلعی است و الا اگر مثلا سه دلیل متعارض داشتیم باید از نفی رابع صحبت کرد و هکذا.

تتبع

اندیشه صلاحیتِ نفی با یکی از دو دلیل متعارض

توجه کنید:

«نعم یکون نفی الثالث باحدهما لبقائه علی الحجیة و صلاحیته علی ما هو علیه من عدم التعین لذلک لا بهما».[4]

عبارت فوق حامل گزاره‌ای اثباتی است و گزاره‌ای سلبی.

اثبات آن این است که چون در تعارض علم به کذب هر دو نیست، وجهی برای سقوط هر دو دلیل از این شأن نیست، لکن چون دلیل واجد اعتبار غیرمعیّن است هیچ کدام به کار استدلال نمی‌آیند، لکن با وجود عدم تعیّن، می‌توان از یکی از آن دو برای نفی ثالث استفاده کرد. گزاره سلبی هم عدم صحت استناد نفی ثالث به هر دو است و وجه آن معلوم است.

---

2 .عطف بر مبحث ششم از ص 1600(= 3108).

[3] مدلول التزامی خاص هرکدام، ضد مدلول مطابقی دیگری است که با تعارض از بین می رود. و مورد بحث نیست.

4 . **کفایة الاصول**، ج2، ص385.